

## درس اول

- مفهوم وجود، وجه مشترک (وحدت) همه موجودات هستی است و مفهوم ماهیت، وجه تمایز و تکرر آنها.
- وجود و ماهیت در ذهن مغایرت دارند و در خارج (واقع) اتحاد دارند. یعنی به ازای مثلا یک اسب دو موجود نداریم بلکه در خارج یک موجود داریم ولی در ذهن، دو مفهوم (معنا) از آن می گیریم.
- معادل های مغایرت = دوگانگی، تمایز، تفکیک، دوتا بودن، زیادت
- معادل های اتحاد = یگانگی، عینیت.
- بحث مغایرت وجود و ماهیت را اولین بار ارسطو مطرح می کند؛ اما توجه ویژه به آن و استفاده از آن برای اثبات خدا، توسط فارابی و ابن سینا انجام می شود.
- دلیل (استدلال بر) مغایرت وجود و ماهیت اینه که موقع تعریف ماهیت، مفهوم وجود در تعریف نمی آید؛ یعنی این دو مدل زیر اشتباه هستند:  
ماهیت = وجود (اینکه وجود عین ماهیت باشد)  
ماهیت = وجود (مفهوم عام) + یک مفهوم خاص دیگر (اینکه وجود جزء تعریف ماهیت باشد)

## درس دوم

- این روند (ترتیب) رو یادتون باشه که استفاده می شه در تست زدن:  
چگونه از مغایرت وجود و ماهیت به اثبات خدا می رسیم؟

مرحله اول: قبول وجود و واقعیت مستقل از ذهن (رد حرف گرگیاس) و بعد فهم مغایرت دو مفهوم وجود و ماهیت ذهن.

مرحله دوم: حالا که وجود و ماهیت مغایرنند؛ چه نسبتی بین این دو مفهوم برقرار است.

سه نسبت: وجوب، امکان، امتناع که نسبتشون با وجود می شه: واجب الوجود، ممکن الوجود، ممتنع الوجود.

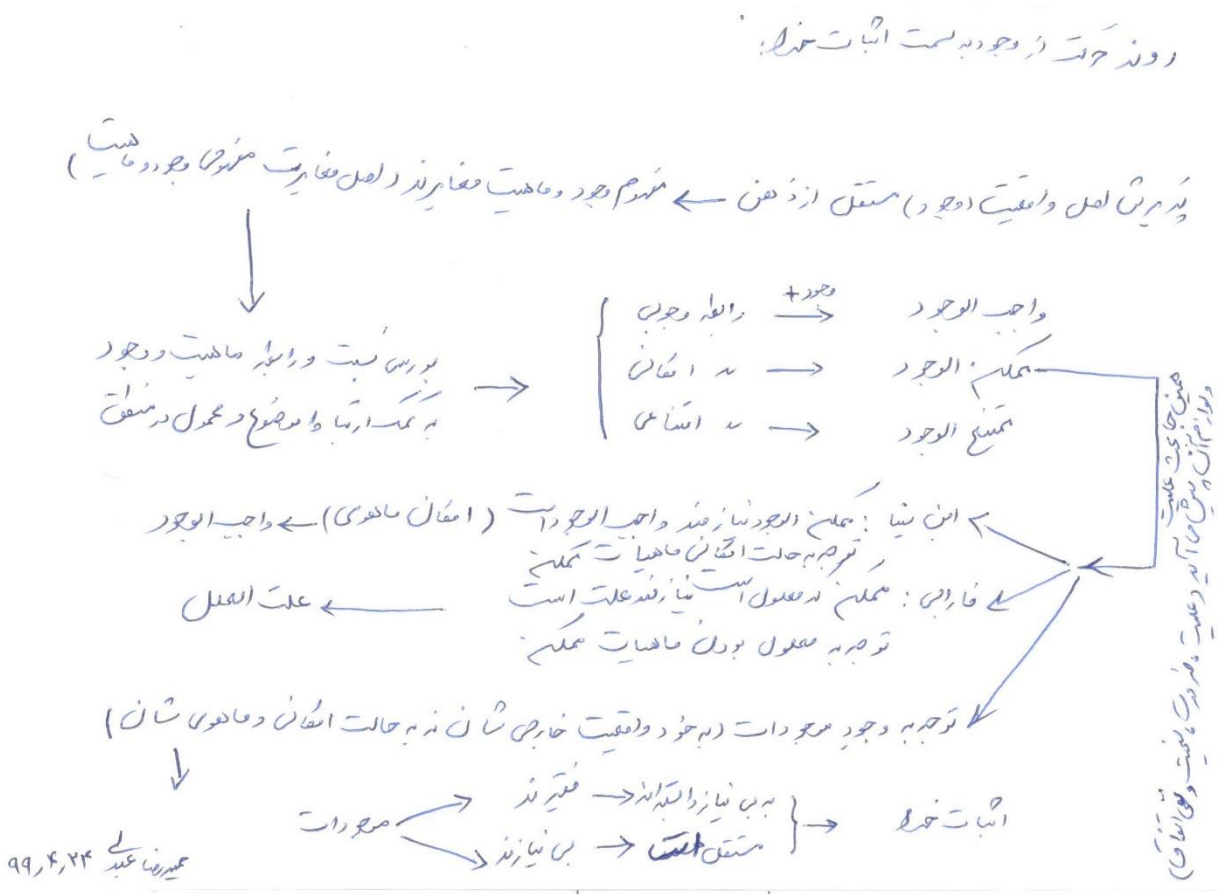
مرحله سوم:

ابن سینا: از امکان ذاتی ماهیات، استفاده می کنه و می رسه به خدا (برهان وجوب و امکان)

ملاصدرا از خود وجود (واقعیت) استفاده می کنه و فقر موجودات (فقر وجودی یا امکان فقری) را مد نظر قرار

داده و می رسه به خدا

ترتیب زیر رو به خاطر داشته باشید:



کلمات معادل:

- رابطه ضروری = وجوبی، حتمی، اجتناب ناپذیر
- رابطه امتناعی = محال، نشدنی
- رابطه امکانی = مساوی بودن نسبت به وجود و عدم، نه ضروری و نه محال (ممتنع)
- مهم: واجب بالغیر (و ممتنع بالغیر داریم)؛ ولی **تعبیر ممکن بالغیر کلا غلطه** و نداریم.
- آکوئیناس برهان وجوب و امکان ابن سینا را در اروپا گسترش داد و به بحث مغایرت وجود و ماهیت توجه داشت.
- آکوئیناس مغایرت وجود و ماهیت را پایه برهان اثبات خدای خود قرار می دهد.

معادل:

- اقتضاء دارد: واجب است.
- اقتضاء لا دارد: محال و ممتنع است.
- لا اقتضاء است: ممکن است.
- واجب الوجود موجود است.
- مثلث گرد موجود است.
- انسان موجود است.

نکته: رابطه «مثلث» با «سه ضلعی»: ضروری  
رابطه «مثلث سه ضلعی» با وجود: امکانی

## درس سوم

• نکته تستی:

- کهن ترین و قدیمی ترین و نخستین مسئله = علیت  
مبنایی ترین و اصلی ترین مسئله = قبول واقعیت مستقل از ذهن (قبول واقعیت یا وجود) (گام اول درس یک)
- معنای علیت: وجود بخشی، داد و ستد شدن وجود، یک طرف (علت) به طرف دیگر (معلول) وجود می دهد.
- پس معلول قبل از وجود گرفتن از علت، وجود ندارد.
- پس رابطه علیت یک طرفه است نه دو طرفه (قبل از تحقق معلول)؛ مثل جاذبه و اشیاء روی آن نیست.
- علیت مثل: خدا و جهان، ابر و باران، برخورد و صدا، الکتریسیته و رعد و برق، آتش و نور، آتش و گرما، رابطه خورشید و نورش، رابطه زمین و جاذبه اش.
- دقت به تفاوت دیدگاهها درباره علیت (و نحوه درک آن)  
تجربه گرا: حس و تجربه را قبول دارم و نه استدلال عقلی، علیت را قبول دارم، علیت را با توالی (تعاقب) حوادث می فهمم، علیت امر خارجی است.
- هیوم: من تجربه گرا هستم و حس و تجربه را قبول دارم نه استدلال عقلی، اما علیت را قبول ندارم، علیت توهم و تداعی ذهنی است. عادت ذهنی است و ذهن ما آن را می سازد. چون علیت از حس به دست نمی آید و ما با حس فقط علت و معلول را می بینیم نه علیت (رابطه بین آن دو) را. علیت امر ذهنی است. حس فقط توالی را می بیند اما رابطه را حکم نمی کند.
- دکارت: استدلال عقلی را قبول دارم، علیت را قبول دارم، البته برای علیت استدلال نمی آورم، چون علیت بدیهی و اولیه و فطری است، علیت امری خارجی (واقعا) است.
- ابن سینا و سایر فلاسفه مسلمان: عقل و استدلال عقلی را قبول دارم، علیت با حس درک نمی شود، علیت یک قاعده عقلی است (نه تجربی) و استدلال می خواهد، امری خارجی و واقعی است.
- ابن سینا گفتی که علیت قاعده عقلی است؛ پس استدلال بیار؟
- اگر بخواهد امر ممکن که نسبتش با وجود و عدم مساوی است، خود به خود به وجود بیاید، دچار اجتماع نقیضین می شویم.

نکته:

خود علت (نه علیت) چطور درک می شود؟

- اگر علت حوادث طبیعی باشد، با حس؛ مثلا درخت، انسان و ...
- اگر علت، امور غیرطبیعی باشد، با عقل؛ مثلا خدا و ملائک و عقول و ...

• اصل سنخیت:

هر علت، معلول خاص خودش را دارد و هر معلولی از علت خاص خودش به وجود آمده است.

یا هر چیزی از هر چیزی پدید نمی آید و هر علتی، هر معلول را ایجاد نمی کند.

- نتایج اصل سنخیت:  
معنادار شدن نظم، قانون مندی، نظم عالم پشتوانه عقلی پیدا می کند، تحقیق و دانش و علم، توجه به علل ویژه پدیده‌ها
- اصل وجوب (ضرورت) علی و معلولی: علت (تامه)، به معلول ضرورت وجود می دهد.  
نکته: منظور در اینجا علت تامه است. (همان عامل بیرونی)  
به عبارت ساده: اگر علت تامه داشته باشیم، معلول حتما و ضرورتا، محقق می شود (به وجود می آید)  
و  
اگر معلولی را دیدیم باید بفهمیم که علت تامه آن حتما و ضرورتا محقق شده است. (رد دیدگاه مهبانگ)  
نکته: معلول در اینجا همان واجب بالغیر است.

## درس چهارم

- معادل‌های تستی:  
علیت = ارتباط و پیوستگی، نفس ارتباط، در مقابل معنای صدفه (تصادف) قرار دارد.  
وجوب علی معلولی = ضرورت، حتمیت، قطعیت، تخلف ناپذیری، اطمینان داشتن از تحقق معلول، علت تامه سنخیت علت و معلول = نظم و قانون مندی، انتظام، سنت‌های الهی، هرج و مرج نبودن هستی، تحقیق و علم.
- علت تامه: شرط هم لازم و هم کافی
- علت ناقصه: شرط لازم و نه کافی
- مجموعه علل ناقصه = علت تامه
- معلول (بر اساس اصل ضرورت علی و معلولی) کاملا به علت تامه وابسته است. ولی:
- معلول به نحوی و تا حدی به علت ناقصه وابسته است. مثلا اراده کردن برای نوشتن علت ناقص است و برای تحقق نوشتن، به عوامل دیگری هم نیاز داریم.
- کلمات معادل:  
اتفاق به معنای اول = نفی علیت، نفی ضرورت  
اتفاق به معنای دوم = نفی سنخیت، شانس  
اتفاق به معنای سوم = نفی غایتمندی و هدفمندی  
اتفاق به معنای چهارم = پیش بینی نکردن، عدم آگاهی، خبر نداشتن

• معانی اتفاق:

معانی اتفاق و نتایج آن مناسبت با اصول ذکر شده	نتایج این اصول	اصل فلسفی
۱) بین علت و معلول رابطه ضروری وجودی است. تحقق علت باید برای معلول نیاید و برعکس مثلاً همان به وجود آمده ولی علت نداشتند. یا <b>اتفاقاً</b> همان به وجود آمده است. یا مثلاً منخ اتفاقاً و بدون هیچ علتی سرخ خوردم؛ یا مثلاً خودم خودم.	ضرورت، حتمیت، قطعیت و علت ناپذیری نظام هستی	« ضرورت و ربط علی معلولی + علت اصل » ( اگر علت با تمام حتمیت خود تحقق شود، معلول هم حتماً تحقق می شود و بالعکس وقتی معلول وجود دارد، حتماً علتی دارد - چیزی خوب خود به وجود می آید )
۲) هر علتی که معلول را می تواند به وجود آورد و بالعکس. نظم و قانون هر علتی حاکم نیست. من <b>اتفاقاً</b> سرخ خوردم؛ چون در دوزخم ریت بر من حرف زدند و این علت سرخ خوردم منم. اگر او در من از دست شما عصبانی شوم، من <b>اتفاقاً</b> خرابتان می گیرم. همه چیز شایسته است.	جهان را این نظم و قانون، انتظام آن، هیچ راجع در نظام نفی نیست. سنتی که الهی حاکمند.	« نسوکت بین علت و معلول » هر علتی معلول خاص خود را دارد و در معلول علت خاص خود را دارد. هر چیزی مثل هر چیزی نیست و چیزی از چیز هر چیزی پیدا نمی آید
۳) حرکات جهان مست و سوس شخصیت ندارند. حرکات جهان ناشی از تغییرات <b>اتفاقاً</b> است. مقصد و مقصود برای جهان مقصود نیست. به طور کلی اتفاقاً جهان قابل یافت و به آن دست یابید و حرکات حاصل می شود. می توانست اینطور شود. (حرف دارین)	جهان مقصد و مقصود خاص دارد. [تغییر معانی غایت را تقلید کرده است]	« جهان هدفمند رفتار کندم است. حرکات و نظام آن بر این جهان مطابق یکدیگر باشد. هر چه به سمت مقصد و طراحی کرده از قبل، پیش می رود »
۴) عدم آگاهی من نسبت به حرارت و عین آن؛ یعنی من نمی دانم نگرده دم. مثلاً من <b>اتفاقاً</b> سرخ خوردم یعنی اولاً من دانم در سرخ خوردم علت دارد (مغز من) و ثانیا من دانم علت خالمی خودم دارد (دست من) و ثالثاً من دانم این سرخ خوردم حتماً به نتایج دیگر منجر می شود (تس من) اما من به آنها آگاهی ندارم.		عبدلی ۹۸، ۸، ۱۷ فکر من فقط معنای چهارم اتفاقاً را نمی بیند یعنی مطلق آن من نسبت به خلق چیزی آگاه نیستم ولی اصول فلسفی خالص را در کتب من دانم یا خواهم نکرده.

• دیدگاه های مطرح در بحث **غایتمندی** و رابطه آن با **علت العلل**

دسته اول: علت العلل قبول دارم، غایتمندی هم قبول دارم = فلاسفه مسلمان

دسته دوم: علت العلل قبول ندارم، غایتمندی هم قبول ندارم = خداناباوران

{دسته سوم: علت العلل قبول دارم ولی غایتمندی را قبول ندارم = داروین

دسته چهارم (برای مطالعه: علت العلل را قبول ندارم؛ ولی غایتمندی در پدیده های انسانی و اجتماعی را قبول دارم = مارکس }

• مثال تستی:

- ✓ اینکه می گوید: بذر گندم می کارم و همه شرایط لازم را فراهم می کنم و **اطمینان** دارم که گندم، سبز شده و محصول می دهد. (نفی معنای اول اتفاق و پذیرش اصل **ضرورت** علی و معلولی)
- ✓ اینکه می گوید: بذر **گندم** می کارم و اطمینان دارم که در آخر سر **گندم** برداشت می کنم نه جو (نفی معنای دوم اتفاق و قبول **سنخیت**)
- ✓ اینکه می گوید: بذر گندم می کارم و **انتظار** دارم که **محصول** برداشت کنم. (یعنی معتقدم که این کار من به مقصد و هدفی منتهی خواهد شد) (نفی معنای سوم اتفاق و پذیرش **غایتمندی**) (مقصد)

✓ اینکه می گوید فلانی از انجام فلان کار، انگیزه داشته و کارش عبث و بیهوده نبوده (نفی معنای سوم اتفاق و پذیرش غایتمندی) (مقصود)

- غایت به دو معنا استفاده می شود: ۱. مقصد و پایان مسیر و ۲. انگیزه و هدف و برنامه (مقصود)

## درس پنجم

نکات تستی دیدگاه های مطرح شده درباره خدا

- حکمای ایران باستان (به گزارش سهروردی و گزارش های اسطوره ای): خدا نور هستی است که با اشراق (یعنی ایجاد) و پرتو خود سایر موجودات را به وجود آورده، نخستین مخلوق = بهمن که مجرد است (معادل عقل اول در دیدگاه فلاسفه اسلامی).

- مردم یونان باستان: خدایان (ده ها خدا) نه خدای واحد!

زئوس: خدای آسمان و باران

آپولون: خدای خورشید، هنر و موسیقی

آرتمیس: خدای عفت و خویشتن داری

نکته: افلاطون را ابداع کننده خدانشناسی فلسفی دانسته اند؛ زیرا با دقتی فلسفی از خدا حرف زده است. (از نگاه تیلور).

- افلاطون: ویژگی های خدا از نگاه افلاطون: هدفدار (رد معنای سوم اتفاق)، معین، ویژگی هایی روشن دارد، نفی شرک و چند خدایی، نفی کفر و بی خدایی، خلقت او آگاهانه است، نه می زاید (شبهه لم یلد و لم یولد) و نه از میان می رود، چیزی را به خود راه نمی دهد، در چیزی فرو نمی شود (شبهه حرف پارمنیدس)، او را با تفکر و تعقل می توان شناخت. (البته به شهود هم قایل است)

- ارسطو:

برهان نظم: از نظم جهان می توان به ناظمی جاویدان و برتر از ماده رسید. (معادل ضرورتا موجود)

برهان برترین و شریف ترین و خوب ترین موجود است و او واقعیت الهی است. (محال است برتر و بهتر باشد، اما برترین و بهترین نباشد)

برهان محرک اول (محرک نامتحرک)

اوصاف خدا از نگاه ارسطو: ضرورتا موجود، محرک (اول) غیرمتحرک، دارای حیات، تغییر ناپذیر (مادی نیست)، عالی ترین اندیشه، فعلیت تام (عقلی است و بالقوه نیست یعنی مادی نیست)، کامل و بالذات است. غیر متحرک است یعنی غیر مادی است یعنی تغییر نمی کند.

- **دکارت:**

از مفهوم (تصور) نامتناهی و علیم و قدیر به موجود نامتناهی خارجی و واقعی رسید.  
نکته: موجود واقعی و خارجی نامتناهی (خدا)، تصور نامتناهی را در ذهن ایجاد کرده است.  
یک مقدمه در برهان دکارت مضمّر و پنهان است:  
- زیرا یک موجود متناهی نمی تواند مفهوم نامتناهی ایجاد کند.

- **هیوم:**

اولاً: همه دلایل گذشتگان بر خدا قابل نقد است.  
ثانیاً: استدلالات صرفاً عقلی، مردودند. (دلایل دکارت و ابن سینا و... مردودند)  
ثالثاً: اساساً ادراک عقلی مستقل از تجربه و حس نداریم. (رد دکارت که عقل گراست)  
رابعاً: برهان مهم فلاسفه که برهان نظم باشد، نهایتاً می تواند یک ناظم و مدبر اثبات کند، نه یک خدای خالق، زلی و ابدی و نامتناهی و واجب الوجود.  
پس:

آنچه فلاسفه درباره برهان نظم ادعا می کنند، با آنچه که اثبات می کنند متفاوت است (یکی نیست).

- **جان لاک و بارکلی:** (قبل از کانت)

ما تجربه گرا هستیم ولی خدا را هم قبول داریم. (تفاوت با هیوم و با آگوست کنت)  
استدلال لاک و بارکلی: ۱. برهان نظم و ۲. شهود به خدا می رسیم.

- **کانت:**

- نیاز به اخلاق برای زندگی، نیاز به خدا را اثبات می کند. (سابعکتیو)  
اینکه ما به اخلاق برای کنترل زندگی اجتماعی نیاز داریم، نشان می دهد که وجود خدا ضرورت دارد.  
(حرکت از نیاز به اخلاق به سمت نیاز به خدا) (یعنی براهین عقل نظری محض را قبول ندارد)  
نکته: اخلاق = عقل عملی

- **روند استدلال کانت:**

نیاز جامعه به اخلاق ← لازم اخلاق، اراده و اختیار داشتن انسان است ← لازم مختار بودن این است که انسان نفس غیر مادی و فناپذیر و جاودانه داشته باشد ← نفس جاودانه، مطلوبات نامتناهی دارد و برای تحقق آن مطلوبات، به جهان جاودانه و نامتناهی نیاز دارد ← برای تحقق چنین جهان جاودانه و نامتناهی، به ایجادکننده جهان جاودانه و نامتناهی (خدای جاودانه و نامتناهی) نیاز است.

- **ویلیام جیمز (پراگماتیست):**

دلیل وجود خدا، تجربه های شخصی (دینی، معنوی و عشق و عرفان) انسان است. (مشابه برگسون)  
پذیرش خدا زندگی را معنا دار می کند. و بدون خدا ما دچار پوچی و خلاء معنایی می شویم.



- **کرگور:**  
ایمان هدیه (عطیه) الهی است و خدا مومن را بر می‌گزیند (به هر کس بخواهد می‌دهد)؛ و الا زندگی تاریک خواهد شد.
- **کاتینگهام:**  
پذیرش خدا زندگی را با ارزش و اهمیت می‌سازد. به انسان امید می‌دهد و مامن و پناهگاه می‌یابیم.

### درس ششم

- دیدگاه دکارت درباره خدا به دیدگاه فلاسفه اسلامی شبیه است.
- فلاسفه اسلامی معتقدند خدا را باید اثبات کرد (رد حرف ویلیام جیمز و برگسون و کاتینگهام و کرگور که صرفاً به پذیرش اکتفا می‌کنند).
- استدلال فارابی این مقدمات را دارد:  
پیش فرض برهان: پذیرش اصل علیت.
- ۱. وجود اشیاء پیرامون که ما معلول هستند.
- ۲. تقدم علت بر معلول (مشروط بودن وجود معلول به وجود علت)
- ۳. محال بودن (بطان، امتناع، استحاله) تسلسل علل نامتناهی
- نتیجه: علت العللی هست که معلول هیچ چیز نیست.
- نکته تستی برای این برهان:  
تسلسل علل محال است نه تسلسل معلول‌ها.
- ابتدا داشتن سلسله نامتناهی امری خود متناقض و غیر ممکن است. (یعنی قسمت آبی و زرد با هم متناقض هستند و نمی‌توان آنها را در کنار هم آورد)
- تفاوت دیدگاه راسل و فارابی:  
**موجود: (ممکن یا واجب یا ممتنع)**  
فارابی می‌گوید هر ممکنی نیاز به علت دارد ولی راسل می‌گوید هر موجودی نیاز به علت دارد. برای همین می‌گوید خدا هم علت می‌خواهد.
- فارابی برای خدا، وجوب و ضرورت ذاتی قایل است؛ ولی راسل برای چیزی ضرورت ذاتی قایل نمی‌شود.
- خلاصه استدلال ابن سینا (وجوب و امکان)  
چون موجودات پیرامون ما ممکن الوجود هستند، برای خروج از حالت تساوی و امکان نیاز به واجب الوجود بالذات داریم. نتیجه: واجب الوجود بالذات وجود دارد.
- مقایسه برهان فارابی و ابن سینا:



تعبیر فارابی از خدا، علت العلل است (چون از علیت استفاده می کند) و تعبیر ابن سینا واجب الوجود. (چون از وجوب استفاده می کند)

در برهان ابن سینا از بطلان تسلسل استفاده نشده است. (وجه برتری برهان ابن سینا)

#### چند نکته تستی:

- کسی که علیت را قبول نداشته باشد، نمی تواند از برهان فارابی استفاده کند؛ مثلاً هیوم نمی تواند.
- ابن سینا برهانش را با تاسی از قرآن، صدیقین نامیده است؛ یعنی برهانی که بدون استفاده از هر واسطه‌ای و فقط به کمک اصل حقیقت وجود، به اثبات خدا بپردازد.
- اگر بگوییم خدا خودش دلیل خودش است؛ این یعنی برهان صدیقین.

#### مقایسه الگوی خدا و معناداری زندگی:

- فلاسفه غرب: اول: خدا را بپذیر و دوم: زندگی ات معنادار می شود.
- فلاسفه اسلامی: ما وعده به امر خیالی نمی دهیم؛ بلکه از خدای واقعی سخن می گوئیم که اثبات شده باشد و بتوان با او ارتباط معنوی و روحی گرفت. پس:
- اول: خدا را اثبات کن و دوم: آن را بپذیر و سوم: آنگاه زندگی ات معنادار می شود.
- نکته: اثبات خدا ناظر به درک حقیقت است و معناداری زندگی ناظر به سودمندی باور به خداست.
- معیارهای زندگی معنادار با پذیرش خدا: صفحه ۴۴ کتاب.

#### نکات درباره عشق از نگاه ابن سینا:

- اشتیاق ذاتی و ذوق فطری که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است = عشق. یعنی :
- به عشق است ایستاده آفرینش
- عشق و انس میان انسان و جهان، ناشی از عشق الهی است که در همه هستی قرار داده شده است. (به ودیعت نهاده شده)

### درس هفتم

#### این کلمات در کنار هم و گاهی معادل هم به کار می روند:

- دین: ایمان، شریعت، الهیات، قرآن و سنت، وحی.
- فلسفه: عقل، استدلال، قیاس، برهان، بحث، استدلال قیاسی و یقینی، عقلانیت، حکمت.
- عرفان: عشق، شهود، جذب، ذوق، کشف، سیر و سلوک، تهذیب نفس.

#### نکته کلیدی و مهم:

به طور کلی در کل کتاب دو معنا (اشتراک لفظ) از عقل آورده شده است؛ یعنی همه مباحث ذیل این دو معنا می گنجند:

۱. عقل به عنوان قوه شناخت و توانایی استدلال که در انسان وجود دارد.
۲. عقل به عنوان موجودی مجرد (مصدق وجودی عقل) (مصدق یعنی خارج و واقع)

(رجوع کنید به فایل صوتی مقایسه همه معانی)

• نکات تستی در تعریف عقل (قوه شناخت):

- تعریف عقل: عقل توانمندی (قوه است) استدلال است و می‌توان با آن خوب و بد را از هم تشخیص داد و فهمید کدام را باید و کدام را نباید. (خوب و بد را عقل نظری می‌فهمد و باید و نباید را عقل عملی)
- عقل در کودک حالت بالقوه (استعداد) دارد و با ۱. تربیت و ۲. تمرین به فعلیت می‌رسد.
- انسان زمانی که بتواند مفاهیم کلی را بسازد، قوه عقلش به فعلیت رسیده است. بعد از آن می‌تواند استدلال را صورتبندی کرده قیاس منطقی بسازد.

• نکات تستی در تعریف عقل (مصدق وجودی):

- عقول مجردند (مادی نیستند)
- زمان و مکان ندارند.
- با حواس ظاهر درک نمی‌شوند.
- آنها در عالم عقل هستند. (عالم فراتر از عالم طبیعت) (ماوراء الطبیعه)
- برخی فلاسفه، فرشتگان که در قرآن آمده را برخی از همین عقول می‌دانند.
- عقول را باید با استدلال اثبات کرد. (برای همه)
- البته اگر انسان تهذیب نفس کند، علاوه بر استدلال، می‌تواند عقول را شهود هم بکند. (نه اینکه استدلالش از بین برود.) (برای خواص)
- خود عقول، برای ادراک استدلال نمی‌کنند؛ آنها همه چیز (علتشان، معلولشان، خودشان) را شهود می‌کنند.

- ارتباط دو معنای عقل: عقل ما انسان‌ها (قوه شناخت)، پرتو و مرتبه نازل آن عقول مجرد (مصدق وجودی) است. اینکه انسان مفاهیم کلی می‌سازد، پرتو همان عقل است.

• عقل نزد حکمای ایران باستان:

ایرانیان بیشتر تعبیر خرد را به کار برده‌اند. (بر اساس گزارش‌های فردوسی در شاهنامه و نیز نقل‌های تاریخی و آثار مکتوب)

به هر دو معنای عقل قایلند. هم موجود مجرد و نورانی و هم تعقل و خردورزی و برهان.

در نگاه آنان خدا با عقل (علم) متحد و یگانه است. و ضمناً خدا بر اساس عقل هم خلق کرده است.

اهورا مزدا= خدایی که عقل را می‌آفریند.

• عقل نزد یونان باستان:

هراکلیتوس:

عقل = موجود مجرد (مصدق وجودی)؛ که اشیاء جهان را ایجاد می‌کند.

نطق = قوه تفکر و شناخت (قوه عقل)؛ که در سخن گفتن تجلی می‌کند.

لوگوس (دومعنای عقل)

پارمیندس:

عقلی وجود دارد که عقل انسان به آن متصل می شود. (شبهه حرف فلاسفه اسلامی)

افلاطون:

همان حرف پارمیندس، البته اسم آن (عقل مجرد) را عقل کلی و عقل جهانی می گذارد.

ارسطو:

عقل با توجه به کارکرد آن (کاری که انجام می دهد) به دو دسته تقسیم می شود:

نظری: که درباره هست ها و نیست ها بحث می کند (فلسفه، ریاضیات، علوم طبیعی)؛ مثلاً اثبات

خدا و فهم خوب و بد، ...

عملی: که به افعال و کارهای اختیاری انسان در ارتباط است (حیطه اخلاق، سیاست، حقوق، تدبیر

منزل)؛ مثلاً باید، نباید و ...

ارسطو استدلال تجربی را از عقلی محض جدا کرد. (او اولین بار مبانی فلسفی علوم تجربی را بیان کرد)

تعریف ارسطو از انسان: انسان = حیوان + ناطق (متفکر)

پس: تفاوت انسان و حیوان در همین تفکر اوست.

پس ارسطو با ارائه تعریف از انسان، حساب انسان را از حیوانات جدا می کند.

عقل (به معنای تفکر)، ذاتی انسان است.

### • عقل نزد فلاسفه اروپایی:

- حاکمیت مسیحیت (۱): (بزرگان اولیه کلیسا) عقل عامل تضعیف ایمان و امری شیطانی است و نباید به آن اعتماد کرد. باید در مقابل عقل ایستاد.

- حاکمیت کلیسا (۲): دوره دوم. تحت تاثیر آثار ابن سینا و ابن رشد به تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند. ولی در نهایت باعث شد، عقل جای دین را بگیرد و دین را به حاشیه زندگی ببرد؛ زیرا مبانی کلیسای کاتولیک با عقلانیت سازگار نبود.

- دو جریان عقل گرا و تجربه گرا (۳):

- دکارت (عقل گرا):

○ همه توانایی های عقل (به عنوان قوه شناخت) را قبول داشت؛ مثلاً بدیهیات عقلی، استدلال عقلی محض، تجربه.

○ عقل (قوه شناخت) می تواند خدا، نفس مجرد انسان و اختیار او اثبات کند.

○ به مصداق وجودی عقل (عقول و فرشتگان)، اعتقاد نداشت.

## • اوگوست کنت:

تحت تاثیر کانت بود و گفت کار عقل در تاسیس فلسفه کاملاً ذهنی است دستگاه فلسفه، بر ساخته ذهن و حاصل تاملات ذهنی است و ناظر بر (مطابق با) واقعیت خارجی نیست. عقل صرفاً زمانی که با روش تجربی و حسی وارد عمل شود، واقعیت را می یابد. (مشابه حرف هیوم در بحث علیت) دیدگاه او در مسائل مختلفی چون نسبت عقل و دین، توانایی عقل در اثبات ماوراء الطبیعه و نگاه انسان به خود و جهان تاثیر گذاشت.

## درس هشتم

• توجه به عقل و عقلانیت در عالم اسلام در وهله اول متأثر از (معلول) قرآن (پیام الهی) و سخنان پیامبر و عترت ایشان بوده است. (وجه برتری تمدن اسلامی بر تمدن مسیحی)

• مخالفین عقل دو موضع دارند: (دو شکل مخالفت با عقل):

۱. عقل را قبول دارم؛ ولی این عقل محدود است و در خیلی موارد (مثلاً در برخی مسائل دینی) کارآمد نیست و دچار خطا می شود. (تنگ کردن محدوده اعتبار عقل) در یک جمله: (محدودیت عقل)
۲. با عقل مشکلی ندارم؛ اما با فلسفه و منطق (به عنوان دستاورد یونانی و غیر اسلامی) مخالفم؛ مثلاً دیدگاه سقراط، افلاطون و ارسطو با عقاید اسلامی سازگار نیست. در یک جمله: (غربی و وارداتی است)

## • پاسخ به مخالفین عقل:

- همه دیدگاه های فلاسفه مخالف اسلام نیست.
- فلسفه یک دانش است؛ مثل هر دانش دیگری و می توان وارد آن شد.
- ما از نظرات دیگران استفاده می کنیم، مثل استفاده از دستاوردهای متفکران دیگر در علوم دیگر.
- ما دیدگاه های فلاسفه را نقد و بررسی می کنیم.
- تنها فلسفه می تواند از هستی به ما هو (از جهت) هستی سخن بگوید.
- ملاک درستی و نادرستی دیدگاه ها فقط عقل و استدلال است نه ملیت آن (یونانی و ایرانی و چینی بودن آن)

## • دو معنای عقل نزد فیلسوفان مسلمان:

همان دو معنای درس قبل است با توضیحات بیشتر.

۱. وجودی برتر (همان مصداق وجودی عقل):

- فلاسفه مسلمان بهتر از افلاطون و هراکلیتوس از این مسئله سخن گفته اند.
- موجوداتی غیرمادی و مجردند.
- به خودشان، علتشان و معلولشان علم حضوری دارند.

- واسطه فیض هستند. (از عالم بالا می گیرند و به عالم ماده می دهند)
  - عقل فعال یا عقل دهم ابتدا در قوه عقلی انسان چیزی افزای می کند (تعقل انسان که بالقوه بود (در کودکی) به فعلیت می رسد) و بعد عقل انسان شروع به فعالیت می کند.
۲. قوه شناخت و استدلال:

- فلاسفه مسلمان به دو دسته تجربه گرا و عقل گرا تقسیم نمی شوند؛ چون همگی عقل گرا هستند.
- فلاسفه مسلمان از همه کارکردهای عقل استفاده کرده اند: مثلا استدلال تجربی، تمثیل، برهان عقلی محض.

- اولین ملاک پذیرش و رد هر حکم و نظر در فلسفه اسلامی، استدلال عقلی است. برای همین گفته اند: نحن ابناء الدلیل یا ابن سینا گفته: اگر کسی عادت کند سخن بدون دلیل بپذیرد، انسان نیست.

• عقل به عنوان منبع معرفت دینی: در کنار قرآن (کتاب)، سنت و اجماع قرار می گیرد.

• عقل به عنوان ابزار شناخت: در کنار حس، شهود (قلب)، و وحی قرار می گیرد.

پس عقل هم ابزار شناخت است و هم منبع معرفت دینی.

نکته درباره جمله ملاصدرا در صفحه ۶۲:

اینکه ملاصدرا می گوید «امکان ندارد...»

منظورش این است که عقل و دین اگرچه دو روش مختلف دارند، اما در نهایت به یک نتیجه واحد منتهی می شوند. یعنی مثلا از هر روشی برویم به این نتیجه می رسیم که : خدا وجود دارد.

## درس نهم

.....

## درس دهم

### ابن سینا

✓ روش ابن سینا را مشائی می گویند چون عقلی، استدلالی و برهانی است؛ یعنی همان روشی که ارسطو داشت.

✓ ابن سینا مدون کننده و نظام مند کننده روش ارسطویی است نه مبدع آن.

✓ در بحث تالیفات ابن سینا توجه داشته باشید:

- قانون کتابی طبی است. (فرهنگ نامه پزشکی)
- شفا کتابی فلسفی است. (دایره المعارف فلسفی و کاملترین مرجع حکمت مشاء)
- اشارات آخرین دیدگاه های ابن سیناست.

✓ در طبیعت شناسی توجه داشته باشید: هم اجزاء این عالم دارای طبع و ذات خاصی هستند و هم مجموعه این عالم به عنوان یک کل، طبع و ذاتی دارد که منشاء تحولات و حرکات آن است.

- ✓ در نگاه ابن سینا خدا با **عنایت** خود، جهان را به وجود آورده است. (فاعل بالعنایه) و این لطف و عنایت **علت** است برای احسن بودن نظام هستی (**معلول**)
- ✓ طبیعت هر شیء به سمت کمال پیش می رود؛ مگر آنکه مانعی در کار باشد.
- ✓ **شُرور** در عالم ظاهری هستند و از نگاه **جزء** بین ما شر است؛ اگر **کلی** نگاه کنیم فقط **خیر** می بینیم: الوجود خیر محض.
- ✓ روش صحیح مطالعه طبیعت: ۱. مطالعه عالم طبیعت برای کشف **روابط پدیده ها (علیت)** + تامل در ارتباط وجودی پدیده ها با مبداء کل (واجب الوجود)
- ✓ روش خاص ابن سینا در طبیعت شناسی (**علت**) است برای عبور از ظاهر و نیل به خشوع و خشیت (**نه خضوع**) در برابر حق (**معلول**). (توجه به فرق خشوع و خضوع)

### سهروردی

- ✓ مهترین اثر سهروردی، «حکمه الاشراق» است و بعد از رسیدن به مقامات عرفانی نوشته و در آن از روش مشائی فراتر رفته است.
- ✓ روش اشراقی سهروردی: حکمت استدلالی ابن سینا + کشف و شهود قلبی
- ✓ حکمت اشراق: (روش اشراقی) + احیاء فلسفه نور و اشراق ایران باستان و تلفیق آن با عرفان اسلامی
- ✓ در روش اشراقی هر آنچه توسط شهود دریافت شده با استدلال و برهان ثابت می شود.
- ✓ از نگاه سهروردی: استدلال محض (فلسفه) بدون قلب (شهود) **بی نتیجه** است و سیر و سلوک بدون تربیت عقلانی، **گمراه کننده** است.
- ✓ قطب الدین رازی می گوید: بنیان حکمت اشراق، اشراق است. منظور او از اشراق کشف و شهود است. (همان حکمت شرقیانی که اهل فارس بوده اند)
- ✓ قطب الدین رازی می گوید دلیل نام گذاری حکمت سهروردی به اشراق این است که از ظهور و انوار عقلی و تابش آنها بر نفس انسان های کامل، به دست آمده است.
- ✓ سیستم فلسفی سهرودی بر اساس نور و ظلمت است. (به جای وجود، نور داریم) هستی را مراتب نور می دانست. خدا نور محض (نور الانوار) است که هیچ ظلمتی در او نیست. مابقی موجودات مراتبی از نور و ظلمت هستند.
- ✓ **شباهت** موجودات در **نور بودن** و **تفاوت** آنها در **شدت و ضعف نورانیت** است. (**مراتب**)
- ✓ ذات نخستین نور افشانی می کند (اشراق)؛ یعنی خلق می کند.
- ✓ در مورد سهروردی اول به این شکل دقت کنید:



✓ میانه مشرق محض و مغرب محض (کامل)، مغرب وسطی است. (و به تعبیری مشرق وسطی)  
✓ جویندگان معرفت از نگاه سهروردی:

۱. کسانی که تازه راه افتاده اند و فقط عطش و شوق معرفت دارند.

۲. کسانی که در فلسفه استدلالی به کمال رسیده اند و فاقد ذوق و عرفانند. (منظورش فارابی و

ابن سیناست: فلاسفه مشاء)

۳. کسانی که فقط تصفیه نفس کرده اند و شهودهایی دارند؛ اما به استدلال و فلسفه توجهی ندارند.

(منظورش عرفایی مثل بایزید بسطامی، منصور حلاج، ابوالحسن خرقانی و .. است)

۴. کسانی که هم در صور برهانی (استدلال و فلسفه) + و هم در عرفان به کمال رسیده اند. (حکیم

متاله و بهترین)

✓ ریاست تامه و خلافت شایسته حکیم متاله است که هم در بحث (فلسفه و استدلال) استاد است و هم

غرق در تاله (عارف) است. چنین کسی می تواند حقایق را بی واسطه از خدا دریافت کند. و برای

ریاست این امر ضروری است.

✓ جهان همیشه چنین رئیس و خلیفه ای را دارد اگر چه ظاهر نباشد و گمنام باشد. این گونه رئیس، با

زور و قهر و غلبه به قدرت نرسیده است.

✓ اگر ریاست واقعی جهان به دست این رئیس بیفتد، جهان نورانی و درخشان می شود و اگر جهان از

وجود این رئیس خالی باشد، همه جا را تاریکی و ظلمت فرا می گیرد.

## درس یازدهم

✓ توجه به ادوار فلسفی:

• دوره متقدم: از ظهور اسلام تا قرن چهارم - چهره شاخص: فارابی

• دوره میانی: از قرن پنجم تا دهم - چهره شاخص: ابن سینا (و بعدها سهروردی و ...)

• دوره متاخر: از قرن یازدهم تا کنون - چهره شاخص: میرداماد، شیخ بهایی، ملاصدرا و ...

✓ علم کلام رقیب اصلی فلسفه به شمار می رفته است. هدف علم کلام دفاع عقلانی و استدلالی از معارف دینی

است. انتقادات متکلمین باعث افول و رکود فلسفه در بخشهایی از جهان اسلام شد.

✓ تالیفات مهم ملاصدرا:

• شواهد الربوبیه، مبداء و معاد، تفسیر قرآن.

• الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه (اسفار) - مهمترین اثر - دایره المعارف فلسفی ملاصدرا



✓ سفرهای چهارگانه عرفانی و تطبیق با دیدگاه ملاصدرا:

سفر	تشبیه و نام گذاری	مرحله عرفانی	مباحث عقلی ملاصدرا در اسفار
اول	شبیه رفتن از منزل به یک مکان مهم (از خلق به حق)	عبور از طبیعت و همچنین عبور از ماورای طبیعت و رسیدن به خدا تا جایی که حجابی نباشد.	مباحث عمومی فلسفه
دوم	شبیه گشت و گذار در آن مکان (با حق و در حق)	سیر در اسماء و صفات خدا به کمک خدا	مباحث توحید و صفات خداوند
سوم	شبیه برگشتن از آن مکان به سمت منزل (سفر از حق به سوی خلق به همراه حق)	بازگشت از خدا به سمت مردم در عین توجه داشتن به خدا و اینکه همه چیز را مظهر جلوه خدا دیدن	مباحث افعال الهی، ربوبیت و حکمت الهی
چهارم	شبیه اطلاع رسانی و کمک به مردم برای رفتن به آن مکان (سفر در خلق با حق)	به کمک خداوند مردم را هدایت کرده و آنها را نیز سالک راه حق کند.	مباحث علم النفس و شکل گیری آن تا رسیدن به معاد

✓ حکمت متعالیه ملاصدرا، تکامل حکمت مشاء (فارابی و ابن سینا) و حکمت اشراق (سهروردی) است.

✓ حکمت متعالیه: برهان، عرفان، قرآن

✓ حکمت متعالیه، اگر چه بر شهود تاکید می کند، عرفان نیست،

و اگر چه بر دین تاکید می کند، کلام هم نیست،

بلکه فلسفه است؛ چون:

۱. هم موضوعش فلسفی است (از وجود و مسائل بنیادی آن صحبت می کند)

۲. و هم روش آن فلسفی است. (عقلی، استدلالی، برهانی و قیاسی است)

✓ منابع حکمت متعالیه:

- فلسفه مشاء: به ویژه استدلال های قوی ابن سینا
- فلسفه اشراق: به ویژه اندیشه های سهروردی
- عرفان اسلامی: به ویژه اندیشه های محی الدین بن عربی
- تعالیم قرآن و احادیث ائمه

اصول حکمت متعالیه:

۱. اصالت وجود:

✓ بنیادی ترین اصل فلسفی ملاصدرا است و سایر مباحث او تحت تاثیر این دیدگاه هستند.

✓ منظور از اصالت این است که واقعیت خارجی مصداق کدام مفهوم است. (در مقابل ذهنی و انتزاعی و

غیرواقعی بودن)

## ✓ سوال اصلی بحث اصالت وجود:

- قبلا گفتیم از هر شیء خارجی، در ذهن دو مفهوم شکل می گیرد: «ماهیت» و «وجود»  
(مغایرت ماهیت و وجود)، حال در عالم واقع کدام واقعا هست (اصیل است)؟

### چهار جواب می توان داد:

۱. هیچکدام: که این می رسد به حرف گرگیاس و خودمتناقض است.
۲. هر دو: که این یعنی هر یک چیز دو چیز است.
۳. ماهیت: یعنی در خارج ماهیت داریم و وجود امر ذهنی و انتزاعی است. (اصالت ماهیت) (میرداماد)؛ مثل این که بگویی آنچه در خارج است اسب و انسان و درخت است و وجود داشتنشان امر ذهنی است.
۴. وجود: یعنی در خارج وجود تحقق دارد، و ماهیت امر انتزاعی و ذهنی است. (اصالت وجود) (ملاصدرا)؛ مثل این که بگویی آنچه در خارج است وجود است و انسان بودن و اسب بودن و درخت بودن را ذهن ما از حد و مرزهای آن وجود درک می کند؛ و الا سراسر عالم را وجود پر می کند.

## ۲. وحدت وجود:

- ✓ سوال اصلی در اینجا این است که **وجه مشترک** جهان چیست؟ جواب: وجود
- ✓ اصالت جهان با وحدت حاکم بر آن (وجودش) است، و کثرت هایی که می بینیم جلوه ها، مراتب و سایه های همان وجودند. (شبیه دریا و امواج آن)
- ✓ فقط در جهان وجود وجود دارد و آن وجود یکی است. (شبیه حرف پارمنیدس)
- ✓ وحدت وجود، امری استدلالی و در عین حال شهودی است.

## ۳. تشکیک مراتب وجود (مراتب داشتن وجود):

- ✓ حالا که گفتی همه هستی یک چیز است و آن وجود است (اصالت وجود و وحدت وجود)، این سوال را جواب بده که: **وجه تفاوت و اختلاف** و تنوع و تکثر موجودات هستی در چیست؟
- جواب: در شدت و ضعف خود وجود
- ✓ همانگونه که نورها همه در نور بودن مشترکند و فرقیشان فقط در میزان (شدت و ضعف) نور بودنشان است نه در چیز دیگری، وجود هم همین طور است، فرق موجودات مختلف فقط در قوت و ضعف مرتبه وجودی آن هاست نه در چیز دیگر. (محل اتصال فلسفه مشاء (وجود) و فلسفه اشراق (نور))
- ✓ و این تفاوت شدت و ضعف باعث تجلی های مختلف وجود شده است.

## درس دوازدهم: حکمت معاصر

✓ مهم ترین تفاوت دوره معاصر (صد سال گذشته) با دوره های قبل، ورود فلسفه های جدید اروپا به جهان اسلام و به ویژه ایران می باشد.

✓ ورود مباحث جدید فلسفی غرب به ایران به طور گسترده، همزمان با آغاز نهضت مشروطه بود که تاکنون ادامه داشته است. نتیجه این فرآیند چند چیز بود:

- ترجمه کتابهای فلسفی فلاسفه بزرگ اروپا به فارسی.
- دانشجویانی برای تحصیل این فلسفه ها به غرب رفتند.
- رشته های مرتبط با فلاسفه غرب در ایران تاسیس شد.
- اساتید متخصص در فلسفه های اروپایی در ایران، ظهور کردند.

ذکر نمونه ص ۹۷: مارکسیسم، کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، ماتریالیسم، اگزیستانسیالیسم، نیهیلیسم.

### ✓ دو نکته:

▪ نخست: پس از سقوط صفویه (که دوره ظهور ملاصدرا بود)، نابسامانی هایی پیش آمد که حیات فلسفی و علمی بسیار ضعیف بود و ما شاهد فلاسفه کمی بودیم. اواخر قاجار، یک جنبش فکری و اجتماعی پدید آمد که باعث پدید آمدن مسائل فکری و فلسفی جدید شد و حیات فلسفی مجددا رونق گرفت.

▪ دوم: از آنجا که ایران قرن ها پیش از دوران معاصر، مهد فلسفه و فلاسفه بزرگ بود (حکمت مشاء، حکمت اشراق و حکمت متعالیه)، فلاسفه اسلامی در هنگام مواجه شدن با فلسفه های غربی، صرفاً منفعل و پذیرا نبودند؛ بلکه تلاش کردند با ذخیره فلسفی اسلامی خود به طور فعالانه، آن فلسفه ها را فهمیده و ارزیابی کنند.

▪ نتیجه تلاش فوق: آشنا کردن مجدد دستداران فلسفه با اندیشه فلاسفه ای چون فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر الدین و ملاصدرا. نکته: کانون اصلی این تلاش ها، شهرهای تهران و قم بود. اصفهان و مشهد نیز کلاسهای فلسفی برگزار می کردند.

✓ نکته: اساتید برجسته فلسفه در عصر حاضر: میرزا جهانگیر خان قشقایی، ابوالحسن شعرانی، میرزا مهدی آشتیانی، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، محمد مهدی الهی قمشه ای، سید محمد کاظم عصار، آیت الله محمدم علی شاه آبادی، امام خمینی، و علامه سید محمد حسین طباطبایی.

✓ نکته: این اساتید شاگردانی تربیت کردند که برخی از آنها هنوز هم در قید حیاتند و از اساتید بزرگ فلسفه اند.

حکیم و عارف مجاهد:

✓ امام خمینی سوای را عموماً به رهبری انقلاب اسلامی می شناسند، اما این درس در نظر دارد به بعد علمی و فلسفی ایشان بپردازد. ایشان حدود ۲۰ سال مدرس کتبی چون شفای ابن سینا و اسفار ملاصدرا بوده است.

✓ ایشان در سنین جوانی علاوه بر تدریس، کتاب های عرفانی زیر را تالیف کرده اند: «تعلیقات به شرح فصوص الحکم»، «شرح بر مصباح الانس»، «مصباح الهدایه»، «اراده و طلب»، «شرح دعای سحر»، «سر الصلوه» و «آداب الصلوه».

✓ از ویژگی های تدریس ایشان به اذعان شاگردانشان این بود که مباحث فلسفی حکمت متعالیه ملاصدرا را با بیانی عرفانی تفسیر می کردند.

✓ تربیت شاگردان: امام در مسیر تربیت شاگردان همفکر و همراه، تلاش های زیادی کردند تا به کمک این شاگردان بتوانند منشاء حرکت فکری و اجتماعی شوند و تحول فکری و فرهنگی ایجاد کنند.

### حکیم بزرگ دوره معاصر (علامه طباطبایی):

✓ علامه طباطبایی را بزرگترین شخصیت فلسفی معاصر می دانند که وارث حکمای بزرگ اسلامی است.

✓ علامه طباطبایی نه تنها در فلسفه، بلکه در فقه، ریاضیات و کلام نیز مدارجی عالی داشت. علامه طباطبایی تحصیلات عالی خود را در نجف اشرف، به انجام رسانید.

✓ استاد عرفان علامه طباطبایی، عارف بزرگ «میرزا علی آقا قاضی» بود. علامه هر گاه سخن از تهذیب و سیر و سلوک معنوی پیش می آمد، خود را مدیون مرحوم قاضی می دانست.

✓ نکته مهم: علامه روش تفسیری «قرآن به قرآن» خود را که در المیزان آن را به کار گرفت، از مرحوم قاضی آموخته بود.

### اقدامات فرهنگی و علمی علامه طباطبایی:

علامه در بدو ورودش به قم در سال ۱۳۲۵ به دو نکته مهم درباره فضای فکری ایران پی می برد:

نخست: اینکه مکاتب فلسفی اروپا به ایران آمده و در حال گسترش است؛ مثلاً مارکسیسم و ماتریالیسم.

دوم: حوزه های علمیه توانایی مواجهه با این افکار و اندیشه ها را ندارند و راه رهایی از این معضل، تدریس فلسفه و مباحث فلسفی است.

علامه با پشتکار بسیار زیاد خود، در چهار محور اقدامات فلسفی خود را شروع کرد:

#### ۱. تدریس فلسفه متناسب با مسائل روز فلسفی:

✓ تدریس شفای ابن سینا و اسفار ملاصدرا

✓ او در صدد تالیف یک دور فلسفه اسلامی بود؛ به سبکی که مسائل روز هم داشته

باشد. بدین منظور:

✓ تشکیل یک دوره کلاس برای نقد و بررسی دیدگاه های جدید فلسفی به ویژه مارکسیسم. نتیجه: حاصل این دوره، کتابی شد با عنوان «اصول فلسفه و روش رئالیسم».

چند نکته درباره کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»:

۱. متن کتاب اصول فلسفه از علامه و پاورقی های آن از شهید مرتضی مطهری است.

۲. این کتاب نقشی تعیین کننده در روشن کردن افکار دانشجویان و طلاب داشت.

۳. علامه و مطهری در این کتاب نشان دادند که هنوز هم می توان از فلسفه صدرایی (حکمت متعالیه) برای پاسخ به نیازهای روز بهره برد.

۴. این کتاب نگاهی تطبیقی به فلسفه داشت؛ مثلا مباحثی چون معرفت (شناخت) و علیت را با دیدگاه های فلاسفه ماتریالیستی و اروپایی مقایسه کردند.

✓ تالیف دو کتاب آموزشی برای تدریس فلسفه در دو سطح: یکی «بدایه الحکمه» که مقدماتی و در سطح اولیه است و دیگری «نهایه الحکمه» که بالاتر و تخصصی تر است.

۲. احیاء تدریس و تفسیر قرآن کریم: علامه در این راستا یک جلسه تفسیر تشکیل داد و با سبکی جدید به تفسیر قرآن پرداخت. نتیجه این تلاش: تالیف تفسیر ۲۰ جلدی «المیزان» است.

ویژگی این تفسیر:

۱. نشان می دهد که قرآن یک منظومه و مجموعه کاملا منسجم است.

۲. در کنار تفسیر آیات، به طور مستقل به مباحث روز فلسفی هم می پردازد.

۳. تلاش برای جهانی کردن فعالیت علمی و فرهنگی خود:

✓ علامه در این راستا با اساتید دانشگاه ملاقات می کرد و برایشان جلساتی تشکیل می داد.

✓ با خاورشناسان (مستشرقین) و فلاسفه محققى که به ایران آمده بودند، گفتگو می کرد.

✓ هدف او از گفتگو شناساندن روح فلسفه اسلامی و مذهب شیعه بود.

✓ نتیجه چنین تلاشهایی این بود که آثار علامه طباطبایی به زبان های اروپایی ترجمه شد و تفکر شیعی به غرب راه یافت.

✓ هانری گُربن فیلسوف فرانسوی که حدود ۲۰ سال با دانشگاه تهران همکاری داشت، مکرر با علامه ملاقات می کرد و دیدگاه های ایشان درباره فلسفه، عرفان و تشیع را جویا می شد.

✓ نتیجه ملاقات های گُربن با علامه طباطبایی دو کتاب بود: «شیعه» و «رسالت تشیع در

دنیای امروز»

۴. تربیت شاگردان:

- ✓ جلسات علامه در قم ابتدا گمنام و کم جمعیت بود؛ اما به سرعت به مهمترین جریان فکری و علمی آنجا تبدیل شد.
- ✓ مهمترین شاگردان علامه طباطبایی: شهید مرتضی مطهری، شهید دکتر بهشتی، شهید دکتر باهنر، آیت الله جوادی آملی، آیت الله حسن زاده آملی، آیت الله محمد تقی مصباح و ...
- ✓ این شاگردان با تالیف و تدریس گسترده، حیات فرهنگی نهضت اسلامی را تغذیه کردند.
- برجسته ترین شاگرد: شهید مطهری شاگرد مشترک علامه طباطبایی و امام خمینی بود. به بیان امام و علامه، مطهری شاگرد ممتاز آنها بود.

### الگوی از نظام فکری:

- ✓ پیشتر بیان شد که سبک زندگی هر کسی متأثر از فلسفه ای است که آن شخص دارد؛ مثلاً فلسفه افلاطون و فارابی رنگ و بوی الهی دارد و فلسفه مبتنی بر اصالت ماده و حس (مثلاً ماتریالیسم)، اهداف زندگی را کاملاً مادی می کند.
- ✓ اگر ساختار و نظام فکری هر فرد را مشابه یک درخت بدانیم؛ مبانی فلسفی پذیرفته شده از سوی هر فرد، به منزله ریشه درخت است؛ و سایر افکار و اندیشه های او (نگاه او به سیاست، زندگی، خانواده و ...)، شاخ و برگ های آن درخت هستند.
- ✓ بدیهی است سلامت شاخ و برگ ها به سلامت ریشه بستگی دارد.

### افراد با توجه به نظام فکری که دارند به ۵ گروه تقسیم می شوند:

۱. کسانی که کمتر اهل اندیشه ورزی اند و اصولاً نظام فکری مشخصی ندارند. اینها اهل تقلید هستند و همراه جو جامعه اند.
۲. کسانی که وارد عرصه تفکر شده و دارای افکار فلسفی هستند؛ اما هنوز افکار فلسفی به خوبی در آنها شکل نگرفته است و نمی توانند بین افکار فلسفی و مسائل زندگی ارتباط برقرار کنند. اینها گاهی بر اساس افکارشان تصمیم می گیرند و گاهی بر اساس تقلید.
۳. کسانی که در انتخاب ریشه درخت (نظام فکری) خود به خطا رفته اند. اینها ریشه ای ناسالم و ناکارآمد در زمین زندگی شان قرار داده اند و در نتیجه به یک سبک زندگی ناسالم می رسند.
۴. کسانی که هم ریشه درخت فکری شان را به درستی انتخاب کرده اند و هم با تامل و عقلانیت بالا، شاخ و برگهای قوی و استواری از آن ریشه ها استخراج کرده اند. اینان وقتی از مسئله ای (مثلاً فرهنگ) صحبت کنند، مخاطب فهیم خواهد فهمید که این سخن او برگرفته از مبانی فلسفی اش است.
۵. بسیاری هم مبنا و ریشه خوبی برای ساختمان اندیشه شان انتخاب کرده اند؛ اما قدرت عقلی و تفکری ندارند که بتوانند این مبانی را با در تصمیم گیری های مربوط به زندگی، سیاست، خانواده و اقتصاد و ... به کار گیرند. برای همین درخت اندیشه آنها شاخ و برگ شاداب و مناسبی ندارد.

**نکته:** شهید مطهری را می توان از کسانی دانست که هم ریشه درخت فکری اش را به درستی انتخاب کرده و هم شاخ و برگهای قوی از آن استخراج کرده است.

### معرفی محتوای کتاب «عدل الهی» از شهید مطهری:

✓ عدالت، یک آرمان فطری انسان هاست و همه آرزوی یک جامعه عادلانه دارند.  
✓ مطهری در این کتاب جایگاه عدل در «وجود شناسی» را تبیین می کند. ایشان نشان می دهد که توحید، نبوت، معاد، امامت و زعامت و همه آرمان های فردی و اهداف اجتماعی، بر اساس محور عدل استوار شده اند.

- عدل قرآن نوعی «جهان بینی» است که شکل خاصی به نگاه انسان به هستی و آفرینش می دهد.
- عدل در مبحث نبوت و تشریح، یک «معیار» و «مقیاس» قانون شناسی است.
- عدل در امامت و رهبری، یک «شایستگی» است.
- عدل در بحث اخلاق، یک «آرمان انسانی» است.
- عدل در بحث اجتماع، یک «مسئولیت» است.